

درس دویست و پنجم:

ذکر بعضی نکات در باب اسباب و علل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: آقا با توجه به اینکه می‌خواهیم بگوییم

معجزه انبیاء فقط از سلسله طولیه است و در سلسله

عرضیه لازم نیست، این مسئله به‌هم نمی‌خورد؟!!

استاد: مگر در اینجا اسباب نیست؟!!

تلمیذ: اسباب و سنت به این شده که از طریق

عرضیه هم باشد؟

تلمیذ: چه کسی گفته است؟

تلمیذ: چنانچه که داریم می‌بینیم در همین

چیزها؟

استاد: این قضیه کجا نوشته است؟

تلمیذ: الآن در همین مسائلی که انسان به‌وجود

آمده چطور به‌وجود آمده.

استاد: دفعی به‌وجود آمده است.

تلمیذ: نه غیر از حضرت آدم، ماها؛ ما الآن این

طرق عرضی را طی نکردیم؟!!

استاد: فرقی نمی‌کند، حضرت عیسی چطور بوده

است؟! خلقت‌هایی که جنبه‌های غیر عادی دارد
 چطور بوده است؟! اصلاً به‌طور کلی، این «**أَبَى اللَّهِ**
أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا»^۱ از یک جهت معنای
 عرفی دارد که دارند این معنا را لحاظ می‌کنند، این
 یک مسئله عرفی و اخلاقی و تشریعی است، بر اینکه
 هر شخصی باید به‌دنبال تکلیف برود و به‌دنبال
 وظیفه خودش اقدام به آن تکلیف بکند. خلاصه
 ننشیند به اینکه مثلاً از بالا و پایین برایش روزی بیاید
 و مسائل حل بشود بلکه باید به‌دنبال کار برود تا اینکه
 از راه اسباب ظاهر برایش پیدا بشود.

تعلّق مشیّت خدا بر حرکت نظام عالم طبق علل و اسباب

یا اینکه فرض کنید وقتی که مریض می‌شود در

^۱. الکافی، ج ۱، کتابُ الحُجَّة، بابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ، ص ۱۸۳، ح ۷:
 «عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: **أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى**
الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ
لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ
جَهَلَهُ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَحْنُ». ترجمه:

«ربعی بن عبدالله از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که خداوند إِبَا دارد
 که اشیاء را جاری کند به جز به وسیله اسباب. به همین دلیل، برای هر سببی،
 شرحی قرار داده است و برای هر شرحی، علمی قرار داده است و برای هر
 علمی، دروازه ناطقی قرار داده است. هر کسی که آن را بشناسد که شناخته
 و هر کسی که بدان جاهل باشد که جاهل است. آن باب و دروازه، رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و ما ائمه معصومین است.»

خانه‌اش ننشیند، بگویند: خدایا خوب کن! باید بلند شود نزد دکتر برود و دارو و درمان کند؛ از همین علف‌ها و گیاه‌ها و قرص‌ها و کپسول بخورد تا خوب بشود و همین‌طور مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که نظام عالم بر طبق علل و اسباب حرکت کند. این یک معنایی است که در این گونه امور این عبارت به کار می‌رود؛ در تکاهل، تساهل، مسامحه، اِهمال و این گونه موارد، اما معنای حقیقی و واقعی او این است که هر امری که از طرف خداوند در این عالم نزول پیدا می‌کند، یک سلسله اسبابی را خواهی‌نخواهی طی می‌کند تا اینکه در این عالم تقرر و حدوث پیدا کند. طفره محال است؛ یعنی یک مرتبه یا یک امر قبل از اینکه مرتبه‌ای را بپیماید به مرتبه دیگر بیفتد. و اما اینکه آیا در خود این عالم هم ما یک نظم واحد را به یک نسق واحد مشاهده کنیم [این‌طور نیست] و ما در همین جا یک‌هم‌چنین چیزی نمی‌بینیم. چه کسی هم‌چنین مطلبی را گفته است؟! شما بچه‌ای را که رحم مادر است، یک وقت می‌بینید که ده‌ماهه به دنیا می‌آید، یک وقت نه‌ماهه، یک وقت شش‌ماهه، یک وقت هفت‌ماهه، چنین

چیزی نیست که حتماً باید رأس نه ماه باشد.

یا اینکه فرض کنید فلان گیاه اگر زمین، زمین مساعد باشد یک هفته‌ای سبز می‌شود و بالا می‌آید، اگر زمین نامساعد باشد دو ماه طول می‌کشد تا این بالا بیاید. یک نظم واحد نداریم. به‌طور کلی تمام مسائلی که در عالم طبع انجام می‌گیرد براساس یک تأثیر و تأثراتی است که اینها دست‌به‌دست هم می‌دهند تا این نشئت پیدا کند. حالا یک وقتی تسریع در این مطلب است و یک وقتی بَطء^۱ در این مسئله است؛ برحسب آن چیزی را که اقتضا می‌کند و آن مشیّت الهیه‌ای که در آن مظهر جلوه کرده است.

مثلاً شما تب می‌کنید و یک دارویی می‌خورید که بعد از یک هفته تب شما را تمام می‌کند و یک وقتی یک قرص می‌خورید تا شب خوب می‌شوید.

این «تمام»، «أَبَى اللّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا»

هست، منتها سبب «قوی» داریم و سبب «اقوی»

داریم یعنی این تأثیری که این قرص دارد ایجاد می‌کند، این تأثیر که بدون مشیّت خدا نیست بلکه

^۱. لغت‌نامه دهخدا: «بطء: درنگی و آهستگی.»

عین مشیّت خدا است منتها چون این علت برای قلع و قمع میکروب یا آن ویروس قوی تر است در عرض دوازده ساعت تب شما را تبدیل به صحت و سلامتی می کند ولی [اگر] همین قرص را شما تبدیل به یک قرص دیگر کنید یا این گیاه را تبدیل به یک گیاه دیگر کنید، چون مشیّت خدا در آنجا به نحو غیر اقوی در جریان است لذا اثر این را ندارد، اثرش کمتر می شود پس ما در همین عالم همین را داریم مشاهده می کنیم. حالا اگر یک قرص درست کردند که بعد از یک دقیقه شما خوب شدید، آیا این خلاف «**أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا**» است؟! اگر یک قرص به شما دادند که پنج ثانیه بعد خوب شدید یعنی همین که این قرص در معدۀ شما رفت تب شما اصلاً خوب شد اینکه خلاف نیست پس آن وقت چطور شد؟! آن قرص که می خورید و بعد از پنج ثانیه خوب می شوید این در اینجا «**يَجْرَى الْأُمُورُ**» نیست اما اگر شخصی یک حمد بخواند و این حمد شما را بعد از پنج ثانیه یا دو ثانیه خوب کند این خلاف «**يَجْرَى الْأُمُورُ**» است؟! چه فرق می کند؟! اگر ما مسئله را این بدانیم که اراده و مشیّت خدا آمده و در

این شیء خارجی نزول پیدا کرده است و او موجب بهبودی این مسئله است، چرا آن اراده و مشیت خدا در نفس آن شخصی که دارای نفس پاک است جلوه پیدا نکند و تأثیر نگذارد؟! این هم خلاف «**أَبَى اللَّهُ**

أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا» نیست. همان طوری که آن برای بهبودی علت است نفس این شخص صافی ضمیر هم برای بهبودی علت است منتها ممکن است هر چیزی دارای علل مختلفی باشد همان طور که برای رفع سرماخوردگی ممکن است راه های مختلفی وجود داشته باشد؛ من باب مثال یک راه این است که شما قرص بخورید، یک راه این است که در آب سرد بروید تا حرارت بدنتان پایین بیاید. یک راه به این است که فرض کنید فلان گیاه را بخورید یا به این است که فلان شیاف و فلان چیز را اِماله کنید. اینها همه راه های مختلفی هست برای اینکه این سرماخوردگی شما رفع بشود و در تمام اینها مشیت خدا وجود دارد، یکی از این راه ها هم همان اراده شخص پاک است؛ آن شخصی که دلش پاک است اراده می کند و بهبود پیدا می شود. چرا ما دو بینیم و

«يَجْرَى الْأُمُور» را حتماً به علل مادی منحصر کنیم؟! اصلاً علل مادی دیدن در اینجا غلط است چون ماده که مؤثر نیست بلکه مؤثر عبارت از مشیّت الهی است که آن مشیّت الهی به این شیء خاص، به این کپسول خاص، به این آنتی بیوتیک خاص یا به این علف و گیاه خاص تعلق پیدا می کند.

خارج نبودن معجزه از ممشای طبیعی و علیّت

اگر مشیّت الهی تعلق پیدا نکند یک کیلو هم به این مریض بخورانید به اندازه یک درجه و عُشر درجه هم تب پایین نمی آید. این به خاطر این است که مشیّت به این تعلق نگرفته است. بنابراین اصلاً مسئله معجزه خارج از ممشای طبیعی و ممشای علیّت نیست. اینکه طبیعیون مطرح می کنند به اینکه هر چیزی که در این عالم انجام می گیرد باید براساس سلسله علیّت باشد پس معجزه انبیاء خارج از قضیه علیّت است و جواب می دهند که سلسله علیّت در اینجا هست الا اینکه آن سلسله علیّت یک زمان بسیار کوتاهی را در معجزه طی می کند نسبت به زمان بسیار بلندی که در روال عادی است. این جواب

اصلاً به طور کلی خالی از تأمل است، به جهت اینکه سلسله علّیت به جای خودش محفوظ است و دست نخورده است. اینکه شما می‌گویید: حتماً این امر باید براساس علل مادی تحقق پیدا کند! نه خیر، چه کسی گفته است که براساس علل مادی تحقق پیدا کند؟! علل همیشه از ناحیه بالا است و پایین می‌آید و نزولش در اینجا لازم نیست که حتماً مسبوق به سابقه باشد بلکه ممکن است بدون مسبوق به سابقه هم انجام بگیرد. این دیگر هیچ...

تلمیذ: ... در حقیقت هر عالمی که می‌بینیم سلسله عرضیه هست، نیست؟

استاد: همه‌اش طولیه است، همه‌اش طولیه است منتها از باب یک حرکت شبه حرکت جوهری؛ در خیلی از موارد، حرکت، حرکت جوهری است! حالا ما اسمش را شبه او یا نظیر او بگذاریم، این علل یکی پس از دیگری صورت‌های نوعیه‌ای که به آن ماده می‌دهد او را قابل می‌کند برای قبول فعلیت مستقبل که دائماً مستقبل بیاید و این حوادث یکی یکی پیدا بشود. حالا حرکت یا حرکت جوهریه در اینجا

هست مثل اینکه این شیئی که می‌خواهد به‌وجود
بیاید، این درختی که می‌خواهد به‌وجود بیاید
براساس حرکت جوهریه از این دانه به گیاه تبدیل
می‌شود و بعد تنه پیدا می‌کند رشد پیدا می‌کند،
یک‌دفعه آن دانه گیاه تبدیل به درخت نمی‌شود،
یا اینکه فرض کنید براساس تغییر و تحولات کیفی یا
کمی یا عوارض دیگر بدانیم که یک سلول بدن
به‌واسطه تغییر و تحولاتی که در او پیدا می‌شود،
به‌سوی مرض حرکت می‌کند یا از مرض دوباره
به‌سوی صحت خودش برمی‌گردد، این حرکت رفت
و برگشت یک حرکتی است که در کیف او پیدا
می‌شود، شبیه یک حرکت جوهریه است که آن
حرکت جوهریه تبدل ذات به ذات دیگر است و
تبدل نوع به نوع دیگر است و تبدل صورت نوعیه به
یک صورت نوعیه و فصلیه دیگر است. رفت و
برگشت این حرکت عبارت از همان اراده و فیض
پروردگار است که دارد این را به این سمت یا به
آن سمت برمی‌گرداند. مگر الآن آن علتی که موجب
شده است که این به آن سمت برگردد خارج از اراده
و مشیت خدا دارد کار انجام می‌دهد؟! مگر آن

میکروب یا ویروس خارج از اراده و مشیت خدا دارد
کار انجام می‌دهد؟! الآن در بدن شما هزارتا میکروب
و ویروس هست اما به آنها گفته‌اند که دست نگه دار
اما به وقتش یک دفعه می‌بینید، درآمد! اینکه
من باب‌مثال شخص یک دفعه سرطان می‌گیرد، از
کجا معلوم که یک دفعه سرطان می‌گیرد؟! نه، الآن
سرطان در او وجود دارد متنها به او می‌گویند که فعلاً
صبر کن! اینجا تشریف داشته باش تا به وقتش
صدایت می‌زنیم، فلان ویروس الآن در اینجا وجود
دارد به او می‌گویند که فعلاً برو آن گوشه کبد بایست
و تکان نخور، دور خودت هم یک هاله بکش، وقتش
که رسید صدایت می‌کنیم و شروع به فعالیت کن،
فعلاً وقتش نیست. حالا در این وسط مسائلی هست؛
یک صله رحم بکنید، یک پرده می‌افتد، کسی را
اذیت بکنید پرده کنار می‌رود، یک انفاق بکنید یک
قضیه اتفاق می‌افتد، یک عیادت مرضی بکنید یک
تأثیر دارد همین‌طور در اینجا قرار می‌دهد. البته
نمی‌خواهم بگویم که اینها حتماً تأثیر در قسمت
سلامت است بلکه در قسمت عافیت است، آن مورد

[عافیت] مورد نظر است. در هر صورت مثلاً یک صدقه بدهید تا میکروب می خواهد سرش را بالا کند تق در کله اش می زند دوباره آن میکروب پایین می رود و خودش را در همان محفظه ای که بود مخفی می کند. اگر یک مال یتیم را بخورید دوباره آن بلند می شود و رشد می کند، می گوید: هان! مال یتیم را خورده ای؟! شروع به فعالیت می کند، دوباره اگر بروید توبه و استغفار کنید، دوباره فعالیت خودش را متوقف می کند. همین طور یک عالم از تغییر و تغیرات در بدن شما دارد کار انجام می دهد و از یک میلیارد میلیاردمش هم ما خبر نداریم که الآن مثلاً در مغز ما چه خبر است؟!]

شما خیال می کنید این سیتی اسکن ها و ... همین دو هفته پیش ما می خواستیم برویم تهران یک عکس برداریم ما را یک جا فرستادند و گفتند: برو آنجا سیتی اسکن کن. چون آنجا کوپنی بود پنج شش تومان می گرفتند، برای یک ماه و نیم دیگر وقت گذاشتند و گفتند: برو یک ماه و نیم دیگر بیا! حالا اگر مریض بمیرد، بمیرد مسئله ای نیست! برای بعضی ها بیمارستان خصوصی فی الحال درست

می‌شود اما برای بعضی‌ها برو یک ماه دیگر بیا! بسیار خوب، بعد ما دیدیم نمی‌شود صبر کرد الآن لازم داریم. آن بنده خدایی که متصدی بود رفت یک سیتی اسکنی پیدا کرد که ده یا یازده تومان می‌گرفت. گفت که می‌گویند: همین الآن بیا! گفتم: چرا [این قدر زود]؟ گفت: آن سیتی اسکن بود، این سیتی اسکن است! اسکن زود راه می‌اندازد! اسکن را بده بیاید، کار تو زود راه می‌افتد! ما مجبور شدیم به جای سیتی اسکن، ستی اسکن برویم! اتفاقاً دکتر تعجب کرد و می‌گفت: چه عکس‌های خوبی است تا حالا برای ما چنین عکس‌هایی نمی‌آوردند! گفتم: ما سیتی اسکن رفتیم! گفت: چه؟! گفتم: سیتی اسکن! گفت: حاج آقا سیتی اسکن بفرماید، گفتم: نه، شما اشتباه می‌فرمایید؛ من درست می‌گویم، آنجا که شما ما را فرستادید سیتی اسکن بود، یک ماه و نیم دیگر باید جواب این را برای شما می‌آوردیم اما اینجا که رفتیم اسکن است! گفت: آهان فهمیدم! فکر کرد ما نمی‌فهمیم! می‌خندید، بعد دیگر دید ما با او راه می‌آیم شروع کرد با ما راه آمدن و سه ربعی خلاصه

باهم بودیم! خلاصه، جریان این طوری است!

تمام اینها همه کشک و پشم است. حالا شما برو بگو یک دستگاههایی آمده است؛ ام، آر، آی و چه و فلان. ما رفتیم تهران از آقا برای آئورتشان گرفتیم.

مگر آن ام، آر، آی که از آقا گرفتند خوب نشان نداد؟! گفت: بله، یک چیزی بوده است اما خوب شده است ولی همانی که خوب شده بود پاره شد. همان وقتی که قرار است این پاره بشود، می شود.

[دکتر] قشنگ به ما نشان می داد که معلوم نیست این باشد، معلوم نیست آن باشد، حالا اگر هم بوده معلوم

می شود یک نسجی در اینجا آمده و این نسج گرانولی باعث شده است که این پوسته ترمیم پیدا کند و هیچ گونه مشکلی نیست! خداوند می گوید: نه، کور خوانده ای! من آن را برای عصر جمعه نگه داشتم!

گفتم: بمان، بمان، بیا، بیا، بیا، تق یک دفعه همین جا شروع می کند! نه ام، آر، آی، نه سیتی اسکین، نه

اسکین، نه بالاتر از او، نه این چکاپ که می گویند: از کله و موی سر تا آن ناخن پا میل به میل می گذرد و

سرطان را در نطفه نشان می دهد و سلول و ... تمام این حرف ها کشک است آقا! خدا بالاترش را دارد،

صد برابر، اما نشان نمی‌دهد، مگر اینها می‌توانند در کار خدا دخالت کنند؟! بنده خدا تو خیال می‌کنی اسکن و اسکن و فلان و این حرف‌هایی که درست کرده‌ای غیر از اراده خدا است؟! اینها با اراده خدا درست شده است احمق! اگر خدا در کلهات نمی‌انداخت تو پیچ را این‌طور نمی‌پیچاندی، سیم را این‌طور رد نمی‌کردی، چه کسی در کلهات انداخته است؟! همه را او در کلهات انداخته است. آنوقت تو داری به کارش سبقت می‌گیری؟! این خیلی عالی است! خود او در کلهات انداخته که این را درست کنی، آنوقت ما می‌خواهیم با این از تقدیر سبقت بگیریم، خیلی احمقانه است! اینها همه‌اش در جای خودش محفوظ است.

معنا و کیفیت تفویض امور به خدا

لذا کاری که سالک باید انجام بدهد این است که تفویض امور به خدا بکند؛ تفویض یعنی یک وظیفه‌ای هست بر اینکه انسان انجام بدهد مثلاً صبحانه‌ای بخورد، نان و پنیری بخورد من باب مثال حالا گرسنه نماند و فلان. بله یک وقت سمّ عقرب

و مار است، می گویند: نخور، یک وقت شما بیاید
تمام فکر و ذکر را بگذارید در اینکه این در این وقت
و در این ساعت و با این خصوصیت، صلاح است،
صلاح نیست، این تمام فکر و ذکر را به شکم
گذاشتن است و ما در رسم اولیاء و اینها، ندیدیم که
اینها این قدر در این شکمیّات و اینها بخواهند دقت
کنند؛ می گرفتند می خوردند. حالا یک وقتی دکتر
نهی می کند آن وقت دیگر وظیفه پیدا می شود و واقعاً
مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - در این قضیه
خیلی دقیق بودند، می گفتیم: آقا چرا نمی خورید؟!
می فرمودند: ما را نهی کرده اند. حالا همان کسی که
نهی می کند سال دیگر می گوید: ای داد به شما اشتباه
گفتم شما باید این کار را بکنید منتها این کار را هم
بکنید، آقا دوباره برمی گردند، دوباره این کار را
می کنیم، این کار را می کنیم! حالا خودشان می دانند
که او چیزی سرش نمی شود. اما ما طبق وظیفه داریم
عمل می کنیم، وظیفه است و ظاهر هست. ایشان یک
مدتی یک پرهیزی داشتند، هزارتا ضعف و فلان و
این حرف ها، بعد فهمیدند که اصلاً این پرهیز اشتباه
بود یعنی آقایان - ماشاء الله نوابغ ما! - اشتباه داده

بودند و گفتند: این راهش نیست بلکه راهش این است که شما هرچه می‌خواهید بخورید، این قرص‌ها را هم بخورید که بدن بتواند مقاومت کند. حالا همین‌ها فردا برمی‌گردند یک چیز دیگر می‌گویند، خب بالآخره مسئله‌ای نیست. بالآخره اینها مأمورهای خدا هستند، یک‌طوری باید با عزرائیل همکاری کنند!

خلاصه در رسم اینها این نبوده است. آقا بادمجان ضرر دارد یا دو چیز است که مفسده آنها بیش از مصلحت آنها است؛ یکی بادمجان، یکی هم گوجه‌فرنگی است. ما این‌همه روایت مثل حضرت سجاد علیه‌السلام راجع به بادمجان داریم،^۱ حالا اگر

۱. بحار الأنوار، ج ۶۳، تنمّة کتاب السماء و العالم، أبواب البقول، باب ۸، ص ۲۲۴:

«عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رُوي أَنَّهُ كَانَ

بَيْنَ يَدَيَّ سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
بِأَذْنَانٍ مَقْلُوءٍ بِالزَّيْتِ وَ عَيْنِيهِ [عَيْنُهُ] رَمْدَةٌ وَ هُوَ
يَأْكُلُ مِنْهُ قَالَ الرَّاوي: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
تَأْكُلُ مِنْ هَذَا وَ هُوَ نَارٌ؟! فَقَالَ لِي: أُسْكُتُ! إِنَّ أَبِي
حَدَّثَنِي عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْبِأَذْنَانِ مِنَ
شَحْمَةِ الْأَرْضِ وَ هُوَ طَيِّبٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَقَعُ فِيهِ.»

اصلاً هیچ چیزی هم نداشتیم، همین آقای حداد خودمان به زنش می گفت: هروقت بادمجان آمد، دیگر از من سؤال نکن چه درست کنم! خیلی این را دوست داشتند چقدر هم سن و عمرشان بود؛ ماشاءالله هشتاد و چند سال هم عمر کردند و مزاجشان هم مزاج قوی بود. این طور هم نبود که حالا ببینند این برایشان خوب است ضدش را بخورند، همین طور عادی می خوردند.

یک وقتی نهی داریم در یک قضیه ای در یک مسئله ای [آن یک مطلب دیگری است] لذا ما از اوّل با بعضی از این دوستان در این قضایا و مسائل گفتیم که عادی بنشینید، بخورید. این چیزهای من در آوردی و عجیب غریب چیست؟!

یک روزی خانه یک بنده خدایی رفته بودیم. گفت: بیاید جگر درست کنیم، گفتیم: لابد مثل آدم بلند می شود درست می کند ... این خاصیتش با آب

«امام صادق علیه السلام فرمودند که در برابر امام چهارم بادنجان سرخ کرده با روغن زیتون بود و چشم آن حضرت به درد آمده بود و از آن می خورد، راوی گوید: گفتم که یا ابن رسول الله از این می خوری که آتش است؟! فرمود: خاموش، پدرم از جدّم برایم باز گفته که بادنجان پیه زمین است و خوب است برای هرچه در آن افتد.»

پز نمی‌رود آن با کباب نمی‌رود و فلان، گفتم: این چرندیات را کنار بگذار، این کباب که بهتر از فلان است. همه جگرها را در سطل خاک ریخت و یک نفر هم نخورد! سفت، سفت مثل چدن بود! آن این‌طور بهتر است و این این‌طور بهتر است، همین شخص که می‌گفت: این‌طور بهتر است بیچاره مبتلا به سرطان شد و مُرد.

حالا مادر این بنده خدا می‌گفت که من می‌گفتم: این بچه من اصلاً سرطان نمی‌گیرد چون این‌طور دارد نسبت به تغذیه‌اش دقت می‌کند. ما کجای کار هستیم آقا؟! هزارها علل و اسباب داریم که اینها دارند در این عالم می‌روند و می‌آیند؛ عالم تصادم، عالم تضارب، عالم رفع، عالم نصب، عالم جعل، دائماً همین‌طور دارند کار انجام می‌دهند. یک علت از این‌طرف می‌آید یک علت از آن‌طرف زیرش می‌زند، یک چیز این‌طرف می‌آید یک چیز از آن‌طرف زیرش می‌زند. انسان یک گناه انجام می‌دهد یک چیز می‌آید، یک کمک به فقیر می‌کند و ... یعنی اینها همه در آن عالم ملکوت تضاربی که - در عالم

ملکوت - دارند و این به آن می زند و آن به او می زند
و این به او می زند تا یک دفعه تَقَش درمی آید یعنی
بعد از سی سال تَقَش درمی آید یا چنان محکم می زند
که همین امروز مثلاً دیگر کلکش کنده می شود!

ما فقط چشم را به جلوی پای مان انداخته ایم و
داریم همین را می بینیم؛ همین کپسول و همین قرص
را داریم می بینیم. بابا بالا بیا و به باطن و ملکوت این
نگاه کن که الآن ملکوت این کپسول در چه وضعی
است؟! چه مأموریتی دارد؟! چه مأموریتی به
[عهده] او گذاشته شده است! به باطن این قضیه باید
نگاه کنیم، آن وقت اگر این طور شد، دیگر انسان
راحت است یعنی همه چیز می خورد. بعد هم که
بالآخره یک روزی باید رفت دیگر! حالا چه با
تصادف چه با سکتۀ چه با تب چه با نمی دانم...!
انسان [نباید] در این مسائل پایبند شود.

لذا این «**أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ بِأَسْبَابِهَا**» عیناً
واقعیت دارد و به تمام معنی الکلمه واقعیت دارد و
اصلاً جای خدشه نیست منتها ما [باید] سبب را
بشناسیم که چیست، آیا سبب فقط سبب مادی و
ظاهری است؟! اینکه خودش بدون اراده او کمیتش

لنگ است. سبب چیست؟! سبب یعنی عالم اسباب،
عالم مقدرات که اینها در تضارب یا در تأیید با
همدیگر یک حادثه‌ای را در عالم پدید می‌آورند یا از
وقوع یک حادثه در عالم جلوگیری می‌کنند، این
می‌شود عالم اسباب و اسباب هم مختلف است؛ یک
وقت سبب، سبب مادی است که تازه آن تحت یک
سبب معنوی است یعنی شما خیال می‌کنید «**أَبَى اللَّهُ**
أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا» الان سبب مادی است؟!!

چیست؟! همین شما برای رسیدن به یک سبب مادی
کمیتان لنگ است، چون از آنجا شما قرار نیست به
سبب مادی برسید. مثلاً بچه شما در حوض می‌افتد
و خفه می‌شود، یک ربع دیگر باید به این تنفس
بدهند شما می‌آید هرچه در کوچه و خیابان نگاه
می‌کنید یک ماشین پیدا نمی‌کنید یک ربع در خیابان
می‌ایستید وقتی که یک ربع تمام شد یک تاکسی
می‌آید شما را به بیمارستان می‌برد، مگر سبب، سبب
مادی نیست؟! شما یک ناراحتی پیدا می‌کنید بچه‌تان
دارای یک ناراحتی می‌شود بلند می‌شوید داروخانه
می‌روید، هر داروخانه‌ای که می‌روید می‌گویند:

نداریم، وقتی به خانه برمی گردید بچه شما از دنیا می رود. اینها سبب مادی است دیگر. چرا دارو پیدا نشد؟! چون قرار نیست، یعنی قرار نیست شما به همین سبب مادی برسید ولی در جای دیگر با اولین تماسی که انسان می گیرد، یک دفعه می بیند مسئله جلوی او پیدا شد و او را به مقصد رسانید. بعد ما می گوئیم که ما به واسطه این به نتیجه می رسیم، نه او از آنجا اشاره شده است، اگر اشاره نشده بود سه ساعت معطل تا کسی می شدی! پس تمام آنچه که در عالم دارد انجام می شود براساس سلسله عللی است که در بالا نحوه تنسيق آنها به سمت معلولیت و تأثیر رقم می خورد تا اینکه آنها تأثیر می گذارند یا جلوی تأثیر را می گیرند. این نحوه سلسله علل در سلسله اسباب است.

تلمیذ: ربط حادث به قدیم براساس همان خلق جدید است دیگر؟
استاد: بله، بله.

تلمیذ: تا اینکه آن قضیه اثبات نشود ما این ربط حادث به قدیم را هم نمی توانیم اثبات کنیم؟
استاد: بله، بله نمی شود.

تلمیذ: در سلسلهٔ عرضیه فرمودید که...

استاد: ما اصلاً سلسلهٔ عرضیه نداریم. سلسلهٔ

عرضیه یک سلسله‌ای هست به جای خودش؛ در هر

عالمی یک سلسلهٔ عرضیه هست این عالم طبع هم

برای خودش یک سلسلهٔ عرضیه دارد ولی صحبت

در این است که هر حرکتی که در این سلسلهٔ عرضیه

پیدا می‌شود - چه حرکت در کمّ، چه حرکت در

کیف، چه حرکت در مکان چه حرکت در این، چه

حرکت جوهریه - تمام این حرکتهایی که در این

عالم پیدا می‌شوند هر حرکتی که آن حرکت موجب

حدوث یک پدیده‌ای باشد و به فعلیت رسیدن یک

استعدادی باشد یک سر نخ به صورت مثالی و

ملکوت خودش دارد. آنجا طناب تکان خورد و این

دانهٔ سیب شروع به حرکت کرد یعنی آن ارتباطی که

الآن بین دانهٔ سیب و ملکوت خودش هست این دانهٔ

سیب را به حرکت درآورد. آن ارتباط باعث شد که

در کلهٔ این آقای باغبان بیندازد تا برود از فلان شیشه

آن دانهٔ سیب را بردارد و در باغچه بکارد، اگر آن نبود

آن آقا هم دنبال آن شیشه نمی‌رفت و اصلاً چه بسا آن

شیشه محو می‌شد. آن وقت آن دانه سیب برای خودش یک ملکوتی دارد که آن ملکوت دارد انجام می‌دهد، جنبه قابلیت دارد، از آن طرف این آقا یک ملکوتی دارد که در کله این می‌اندازد که به طرف این بیاید، از آن طرف یک ملکوتی خارج از این است که آن شیشه را در جلوی این دارد قرار می‌دهد، از آن طرف یک ملکوتی در آن باغچه است که دارد خاک را آماده می‌کند برای اینکه این را قرار بدهد. یک دفعه شما نگاه می‌کنید یک میلیارد ملکوت دارند با همدیگر کار انجام می‌دهند تا یک دانه [رشد کند] اصلاً یک دفعه انسان دیوانه می‌شود وقتی که می‌بیند چیزهایی که در مشرق و مغرب هستند و باهم افتراق دارند در ملکوت دارند با همدیگر کار انجام می‌دهند. در اینجا افتراق دارند اما در آنجا با همدیگر کار انجام می‌دهند. آن در مشرق عالم هست دارد برای اینکه در مغرب عالم هست کار انجام می‌دهد ولی خودش نمی‌فهمد. آن در فلان کرات هست اما دارد برای این چیزی که در اینجا هست کار انجام می‌دهد. این برای او انجام می‌دهد و و و و، یعنی این قدر این عالم، عجیب به هم پیوسته است که هیچ

کامپیوتری نمی تواند نسبت بین این اجزای این عالم را این قدر محاسبه کند. روایت داریم وقتی که طالب علم، علم یاد می گیرد و به دنبال علم می رود «**إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ**»^۱ این روایتی است که در اوّل معالم هست،^۲ حضرت در اینجا مبالغه نکرده اند بلکه واقعیت را می گویند. یعنی وقتی که طالب علم می رود و به دنبال بحث می رود، ملکوت آن «**سَمَكِ فِي الْبَحْرِ**» وقتی که به آن متصل می شود آن اشتداد وجودی که الآن دارد به واسطه این پیدا می شود را احساس می کند و چون از او بهره مند می شود برای طالب علم دعا می کند. اگر بهره مند نشود می گوید: به من چه مربوط است. چرا من برایش دعا کنم؟ چیزی که به من نمی رسد مگر احمق هستم دعا کنم، پی کارش برود. چون آن «**سَمَكِ فِي الْبَحْرِ**» دارد از او بهره مند می شود دعا می کند. این طالب علم علمی که [یاد می گیرد] به بالا

۱. الکافی، ج ۱، کِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ، بَابُ ثَوَابِ الْعَالِمِ وَ الْمُتَعَلِّمِ، ص ۳۴، ح ۱؛ الأُمَالِی (للمفید)، ج ۱، المجلس الرابع، ص ۲۸، ح ۱.

۲. معالم الأصول، ج ۱، ص ۱۷.

می‌رود و در آن ملکوت یک اثری ایجاد می‌کند، ماهی به‌توسط اتصالش با ملکوت خودش این معنا را احساس می‌کند و بهره‌مند می‌شود و برای استجلاب فیض بیشتر دعا می‌کند برای اینکه این بیشتر درس بخواند! همه او را دعا می‌کنند. چرا؟! چون آن عالم، عالم وحدت است دیگر اینجا خیلی مسائل پیدا می‌شوند مثل آن احادیثی که داریم اگر کسی گناه بکند ولی آدم خوبی باشد گناه او در عالم ظلمت می‌رود و چیزی نصیب این نمی‌شود و آن شخصی که بد است و کار خوب انجام می‌دهد، خوبی او در عالم حسنات می‌رود و چیزی نصیب این نمی‌شود. اگر باطنش به اصطلاح باطن بدی باشد ولی در عمل یک کار خوبی انجام بدهد و ...^۱

اینها همه اشاره به این قضیه است که چون آن عالم، عالم وحدت است لذا هر چیزی در جای خودش قرار می‌گیرد، آنوقت افرادی که به آن عالم می‌روند از او بهره‌مند می‌شوند لذا می‌گویند: اگر می‌خواهی چیزی نصیب شود، صلواتی را که

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۹.

می‌خواهی بفرستی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرست، وقتی برای پیغمبر فرستادی اگر درجه او بالا برود به تو هم می‌دهند و در پرونده تو هم می‌نویسند یعنی وقتی که چیزی نصیب حضرت شود به همه پخش می‌شود اما اگر برای خودت بخواهی دعا کنی این‌طور نیست بلکه آن جنبه نفسانی و اینها در کار است.

تلمیذ: علمی که می‌گویند منظور علم الهی است دیگر؟! علم فقه، فلسفه و اینها [که نیست].

استاد: بله، فرقی نمی‌کند. اگر فقه و اینها هم برای رضای خدا و اینها باشد چه فرقی می‌کند؟! کسی که برای رضای خدا فقه بخواند و برای رسیدن به مطلوب و برای دست‌گیری از مردم، این هم علم الهی است. فقط عرفان که منظور نیست. خصوص عرفان مگر چیست آیا آن علم الهی است؟! اینهایی که این همه فلان کردند و....

اللهم صل علی محمد و آل محمد